



نغمه های دل

شاعر:

حسین اکبری ناصری

(معروف به مهدی)



انتشارات حق شناس
HADSHENASS
PUBLICATION

۱۳۹۷

سرشناسه	اکبری ناصری، حسین، ۱۳۳۶ -
عنوان و نام پدیدآور	نمونه‌های دل / شاعر حسین اکبری ناصری.
مشخصات نشر	رشت: حق شناس، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری	۲۱۵ ص.
شابک	978-600-7304-88-4
جمعیت فهرست نویسی	فیپا
موضوع	شعر فارسی - قرن ۱۴
موضوع	Persian poetry -- 20th century
رده بندی یکنگره	۱۳۹۶ ن ۶ ک / ۸۳۳۴ PIR
رده بندی دیویی	۶۲/۱۷
شماره کتابشناسی	۵۰۵۱۶۱

نام کتاب	نمونه‌های دل
شاعر	حسین اکبری ناصری
ویراستار ادبی	فرهاد کمالی نش
ناشر	نشر حق شناس
چاپ اول	۱۳۹۷
چاپخانه و صحافی	هنگام
قیمت	۱۷۰۰۰۰ ریال
شمارگان	۵۰۰
شابک	ISBN978-600-7304-88-4 ۹۷۸-۶۰۰-۷۳۰۴-۸۸-۴

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.
مرکز نشر و پخش: رشت - سبزه میدان - نبش بیستون - مرکز تجاری سبز
تلفن: ۳۳۲۴۴۴۱۴ نمابر: ۳۳۲۴۶۷۶۹ همراه: ۰۹۱۱۶۳۴۷۸۲۰

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹	مقدمه
۱۳	مختصری از شرح حال شاعر
۱۵	نقطه نظری کوتاه از شاعر
۱۶	مادر
۱۹	موبود کعبه
۲۱	رب العالمین
۲۳	کعبه آمال
۲۵	شاخک سبز امید
۲۸	قصه پر غصه
۳۰	صدای جیرجیرک
۳۲	آواز مستی
۳۴	باغ مصفی
۳۶	پرنده مسافر
۳۹	دکه روزنامه فروش
۴۳	مسافر شب
۴۵	همدردی
۴۷	القبای عاشورایی
۴۹	پر زدن اندر هوای عشق
۵۱	دیدن گل
۵۳	شهد گلستان
۵۵	محرم راز
۵۷	حکایت مستان

۵۹	نگاه تلخ
۶۱	حکایت گل سرخ و قطره باران
۶۴	حکایت کرم ابریشم
۶۷	نوای عاشقی
۷۰	با ترنم باران می خوانم
۷۲	و در دوستان مسافریم
۷۴	لباس
۷۶	نسیم سرسبز
۷۸	شب تنهایی
۸۰	حادثه عشق
۸۲	سلام
۸۵	برکه آب
۸۷	ندای آشنا
۹۱	قایق تنیده
۹۳	زنده باد آزادی
۹۸	آمدی چو باران
۱۰۰	حادثه یک نگاه
۱۰۲	مهر مادری
۱۰۴	نمی دانم
۱۰۵	مهر علی (ع)
۱۰۷	جلوه حق
۱۰۹	به یاد پرندم
۱۱۱	به یاد ایام
۱۱۳	دل تنها
۱۱۴	یاد تو

- ۱۷۰ می ناب.....
- ۱۷۱ به چشم دل.....
- ۱۷۴ بگذار دیوانه ام خوانند.....
- ۱۷۹ غلفت از همسایه.....
- ۱۸۲ مرد کله پز.....
- ۱۸۵ به خاطر.....
- ۱۸۷ لبه آخر.....
- ۱۸۹ عمر من.....
- ۱۹۱ برایم همیشه هست.....
- ۱۹۳ برخیز ای سیاه.....
- ۱۹۵ گذر عمر.....
- ۱۹۷ زندگی.....
- ۱۹۹ رد پای تو.....
- ۲۰۱ جوهر قلم.....
- ۲۰۳ خراباتی.....
- ۲۰۵ شعر کودکی.....
- ۲۰۸ بلبل مانده در قفس.....
- ۲۱۱ پرواز همیشه ماندنی است.....

حمد و سپاس خدای عزّ و جلّ را که به ما حیات داد و تفکر و تعقل عطا فرمود، تا ضمن بهره‌مندی از این مایه تسلط بر محیط خود و معرفت نسبت به اجزای عالم، وجه تمایزمان با سایر موجودات را بشناسیم. در واقع، هرآنچه که خداوند در خلقت انسان قرار داده است در دو بعد مادی و معنوی می‌تواند جای داشته باشد. هر یک از ابعاد شخصیتی انسان در جای خود قابل بررسی و تأمل می‌باشد. شخصیت مادی انسان مانند سایر موجودات از نظر فیزیولوژیکی و ارگانیسم بدن یکسان است؛ از جمله خورد و خوراک و نیازهای غریزی، اما آن چیزی که وجه تمایز انسان با سایر موجودات بوده و از وجوه افراق به شمار می‌آید همانا تفکر و اندیشه است که این تفکر و اندیشه در قالب سخن و نوشتار معنوی پیدا می‌کند. صاحبان خرد و اندیشه برای تسلط بر محیط و زندگی مدرن، نه‌تنها در آثار خود جای دادند و با آن پیشرفت‌های علمی و تخصصی را به وجود آوردند بلکه دریغ‌های که جهان امروز از این پیشرفت‌های علمی فراتر از زمین در کرات دیگر هست به آزمایشات متعدد زده و در امور ماهرهای و تکنولوژی و هسته‌ای دنیای دیگری را ساخته‌اند. تمامی این‌ها ساخته‌ای ذهن بشری است. اما انسان درگیر امروز و غوطه‌ور در علوم و فنون پیشرفته‌ی هسته‌ای و ماهرهای یک چیز را نتوانسته ایجاد کند و آن روح لطیف و معنویت انسان است که دوست دارد سیر و سلوک کند و به آرامش برسد. مثلاً شعر را نمی‌توان در کارخانه‌ای ساخت و بسته‌بندی کرد. شعر

روح لطیف انسان و نگاه کنجکاوانه‌ی او به طبیعت و اموری است که در اطراف شاعر وجود دارد و چیزی نیست که همانند قطعات پازل از قبل ترسیم و ساخته شده باشد و در جای خود قرار گیرد. شعر فهم ناشناخته‌هاست، گفتن حقایقی است که به چشم نمی‌آید. دیدن چیزهایی است که پنهان مانده‌اند. شعر آهنگ موزونی است که شاعر خود را با آن صیقل می‌دهد و از دنیای پر زرق و برق رها می‌سازد. شعر تلذذی است به آنان که در خواب غفلت فرو رفته‌اند. شعر فریاد طبیعت و تمامی اجزای آن است که با زبان بی‌زبانی به انسان می‌فهماند و کمک می‌کند که خود را بشناسد و حسیّت خود را دریابد. شعر و شاعر جدای از طبیعت نیستند. هنر و شعر در ذات طبیعت است.

هر برگی که سبز می‌شود و در فصل پاییز به زمین می‌ریزد آهنگی موزون با خود دارد. همه پرندگان و حیوانات در لابلای بادهای بهاری و پاییزی در رقصند. همه موجودات هنرمندانه نقش خود را در طبیعت بازی می‌کنند. خداوند هستی زیباست و زیبا آفریده است و همه چیز زیبایی‌ها را دوست دارد؛ به عبارتی هرآنچه آفریده است زیباست. بر این باور و با این نگاه که از دریافت‌های خود لذت ببرم و در جهانی که در آن زندگی می‌کنم نقشی که خداوند خالق خود گرفته‌ام به زبان شعر بنویسم و در شدن و حرکت به سوی آن خالق هستی گام بردارم در این راه از مولایم علی (ع) کمک خواستم تا یاری‌ام کند و بتوانم به زبان نارسای خود باری از دوش خسته‌ی مردمان بردارم؛ نه آنکه خوابشان کنم می‌خوابم یا خسته‌های خشکیده بر درختان این دیار سبز شود و همه‌جا دست دوستی و محبت به در آید. در ورود به عالم شعر و ادب ابتدا یاد تمامی ادیبان و شعرای سرزمینم را فرستی می‌دارم و به همه آن‌ها درود می‌فرستم و به حسن ادب و احترام خاضعانه و خاشعانه از همه صاحبان اندیشه و شعر اذن می‌طلبم و به جز شاگردی و باز پس دادن آموخته‌هایم ادعای دیگری ندارم و برای پیمودن راه همیشه محتاج و نیازمندم. در هر حال خود را آماده‌ی شنیدن نقطه‌نظرات و انتقادات دوستان و آشنایان و خوانندگانی می‌دانم که مرا در اهدافم کمک خواهند کرد و به قول یکی، ای کاش در کلاس اول الفبا را یاد نمی‌گرفتم. همه‌چیز از آنجا شروع شد. حرف و کلمه و جمله، سپس مصراع و

بیت و قصیده و غزل و الی آخر. آری در عرصه‌ای پا گذاشته‌ام به نام شعر، که از جمله هنرهای است که می‌تواند در دنیای ماشینی و مدرن امروزی به انسان‌ها کمک کند تا روحش در تلی از گرد و غبار مدفون نشود. می‌خواهم در این نوشته، از همه آنان که در ساختار شخصیتی‌ام دست داشته‌اند، بالاخص پدر و مادرم و معلمانی که در طول دوران تحصیل به خصوص دوره دبیرستان و دانشگاه، خوب دیدن را به من آموختند و آموزه‌های زیادی از آن‌ها دارم به نیکی یاد کنم. آن‌هایی که نیستند، به روح پرفتوحشان درود می‌فرستم و کسانی که هستند سعادت و سلامتی برایشان آرزو مندم. آری از شعر می‌گویم برای رسیدن به شعور و از شعور می‌گویم برای فهمیدن و در ورودم به این عرصه سلام می‌کنم به همه شهدا که شعر مردانگی (ایثار) با عشق وجودشان و گرمی خون پاکشان در خاک‌های خونین شهر و همه‌جای جبهه‌ها و فراتر از آن در سرتاسر ایران بر سنگ‌فرش خیابان‌ها و کوچه‌ها نوشته‌اند، با زمین‌های خونین خود و هنرمندانه در غربت و تنهایی، با چنگ زدن بر خنجر آفرینی کردند و جان به جان‌آفرین سپردند. روحشان شاد، یادشان گرامی. دروسم درست به بهر آب و نیما و فریدون و شاملو و حافظ و سعدی و مولانا و فردوسی و شهریار و هزاران دگر همچون فروغ و سیمین و پروین و شعرای دیار گیل همچون هوشنگ ابتهاج، شیون فومنی و محمود پاینده و محمدشمس لنگرودی و... سلام می‌کنم؛ به همه شعری‌گمنامی که نه کتابی دارند و نه شعری از آن‌ها باقی مانده است؛ اما همواره چون گل‌سرخ و شقایق مملو از غنچه‌های عشق‌اند و در فصل بهار با باز شدن غنچه‌ها عطر دل‌انگیز عاشقی فضای این دیار را معطر می‌کند و از آن شعر و غزل و قصیده به ذهن جان من می‌رسد که جوهر قلمم را از عطر پراکنده در فضای عاشقی پر می‌کنم و بر صفحه‌ی کاغذ می‌نویسم؛ و گرنه من کجا و شعر کجا!

شعر سرود ناتمامی است بر ذهن شاعر و آهنگی است که شاعر در زمان سرودن آن را می‌نوازد و می‌خواند و بر جانش می‌نشانَد و همیشه این آهنگ را با خود دارد تا با دیدن تک‌برگی بر شاخه درخت که تنها مانده چون چنگ بنوازش و دل را در تب و تاب تنهایی‌اش بلرزاند. از اینکه به خود جرأت و جسارت ورود به

عرصه شیران دادم حکایتی است که مثنوی هفتاد من کاغذ شود و در این مقدمه مجال بازگویی آن نمی‌باشد و اگر عمری باقی بود و توانستم قلم را در دستانم نگه دارم در شرح حال زندگیم خواهم گفت که چرا نوشتم و ازنوشتن شعر و غزل درآمد. فقط بگویم که مصداق آن‌رخدادی بود که از قلبم و روح و جانم نشأت گرفت و با گفتن آن آرام شدم. در این میدان سلاحم عشق است و ایمانم به خدا، از شست نمی‌هراسم و اعتمادم به باورهایی است که در خود دارم. مردم را دوست دارم. به خاطرشان می‌گویم و می‌نویسم. از سهراب و نیما گفتن آسان نیست. آنانی که از شعر شعور ساختند و آن را مایه کسب و کار قرار ندادند، مداحی این و آن را نکردند؛ ر شعور خود معرفت آفریدند و حقیقت را فدای مصلحت نکردند. حال از شمع محفد حوا. به یاری‌ام کند و در جایی که خواستم بلغزم خاموش شود تا نتوانم شعری بنویسم که در باورم جایی نداشته باشد؛ به قول یکی از وکلا که اگر از ما سوال شود آیا حق تعالی را حقوق خوان در پاسخش می‌گویم هیچکدام؛ زیرا ما حافظان حقوقیم یعنی نگاهبانان حقوق، چون تیغی بر گل سرخ که همیشه و همه‌جا همراه و نگاهبان اوست آمد در دریای شعر و ادب همیشه عاشقانه چون تیغ بر گل سرخ نگاهبان خواهم بود و به آنجا که می‌اندیشم و می‌نویسم حرمت نگاه خواهم داشت و قلمم را به نامحرم نخواهم برد. □